

ناصرالدين شاه "پليد"
سيد جمال الدين و ملكم خان

هما ناطق

ناصرالدین شاه «پلید»
سید جمال الدین و ملکم خان

در این مختصر، سخن ما بر سر دو مقالهء ناشناخته است که در ۱۸۹۴ میلادی، دو روزنامه نگار فرنگی، در واکنش به دومین سفر احتمالی ناصرالدین شاه به فرنگ نوشته اند. نوشته، یکم، متنی است در مورد شاه ایران و هشداری است به دولت بلژیک که مبادا «لین مرد پلید» رایبه آن کشور راه دهد. متن دوم، متنی است چندجمله‌ای در پشتیبانی از گفت‌های روزنامه نگار بلژیکی؛ از زبان سید جمال الدین و میرزا ملکم خان. انتشار این متن نه تنها شکایت دولت ایران را در پی داشت، بلکه حکومت بلژیک را نیز خوش نیامد. جان کلام و پی‌آمد های هر دو متن را به دست می‌دهیم.

در هشداری به سفر احتمالی شاه به بلژیک، یکی از روزنامه نگاران بلژیکی (Léon Mounier) قلم برداشت و با نام ساختگی Joe مقاله‌ای با عنوان «یک مردک پلید» آراست و در بروکسل منتشر کرد. به نقد دولت خود هم نشست. از این دست که: جایز نیست دولت بلژیک باز دیگر ناصرالدین شاه را به خاک بلژیک راه دهد؛ چرا شاه ایران «آدمکش» و «کثیف» و ستم‌بارة است.

1- Joe: "Un sale type", *Petit Journal Belge*, 9 avril 1894, p. 2.

دومین مقاله تأییدیه است در ربط با همان نوشته، به قلم هاتری روشفور
Henri Rochefort سیاستمدار و روزنامه نگار سرشناس فرانسوی. در این نوشته
روشفور، از زبان سید جمال الدین لشد آبادی و ملکم - که با هرد دوستی
داشت - مُهر تأیید بر گفت های همکار بلژیکی اش زد. گرچه سخنان سید
جمال هم جنبه خودستائی داشت و هم سرشار از دروغ های پرباری بود که ملکم
خان از زبان سید به قلم کشید. با چکیده ای از سخنان «جو» می آغازم.
در این متن سخت تند و سرزنش باز، «جو» نخست به دولت مردان کشور
خود تاخت که چرا بناید در به آمد سیاست استعماری، قرآنامه های رنگارنگ با
حکومت فاسد شاه امضا کنند و به امتیاز آهن شاه عبدالعظیم و کبریت
سازی و چراغ گاز و قند و شکر به دست یابند.

سپس در ترسیم چهره و سرشت شاه ایران، نویسنده سخن را به «بچه بازی»
های «قبله عالم» کشاند و از عشق بیمار گونه اش به «ملیجک» هم یاد
کرد. می دانیم که در یکی از سفرهای شاه به فرنگ، ملیجک از همراهان بود.
چنانکه سفیر فرانسه در تهران گزارش میداد که ایرانیان مایل نیستند در
روزنامه های فرنگ به «حضور ملیجک در اردوی شاه» اشاره شود. اما «جو» به
کنایه از این مقوله پرده برداشت و نوشت: ناصرالدین شاه «همجنس باز» است.
در هر سفر «حرم رانی مرکب از دو جنس را به دنبال خود میکشد».
دیگر از ناپاکی شاه نوشت و گفت: این مرد ک هر خانه ای را که در فرنگ
در اختیارش می نهند به کثافت می کشد. در همانجا دست به قضای حاجت
می زند و اتاق هتل را «در دم به زباله دائمی تبدیل میکند». حتی باکی ندارد
از اینکه «چهار پایان را روی قالی هتل گردن بزنند» و ذبح اسلامی کنند.
دیگر اینکه «سریسر زندگی این پادشاه رشته جنایتی بیش نیست». شاه
ایران «آدم گش» است. پول پرست است. پس باید از خواننده های این روزنامه
پرسید: اگر بار دیگر «سرو کله» این «دیو پلید» در اینجا پیدا شود، آیا
بهتر آن نیست که او را «به نزدیک ترین کلاتری» تحویل دهند؟

اما «جو» تنها به طرد شاه پسندیده نکرد. آن روی دیگر سکه را نیز برنمود. در این روی:

حال که می دقیم شاه ایران بدکاره و بد سرشت است، از چه رو سایبان و نگهبان او همین حکومت های خود کامه اروپا هستند؟ پس چرا در دربار بلژیک از شاه ایران «برادرانه پذیرائی» میشود؟ چرا تا ایستگاه قطار به پیشواز «لین خوک» و «جیلادان و بردگان و کنیزگانش» میروند؟ چرا به افتخارش «میهمانی ها» می آریند؟ چرا به هر بار و در هر سفر شاه، واحد های قشون را از پادگان ها فرامیخوانند تا بر سر گذر این مردک به صف بایستند و «پرچم هوا کنند»؟ اما روی سخن این روز نامه نگار تنها به دولت بلژیک نبود، بلکه به چشم میدید که این سیاست تحمیق و تحمیل «در سراسر اروپا» و در نزد همه دولت های جهانخوار حکمفرماست.

همین که این نوشته چاپ شد، حکومت بلژیک به تکاپو افتاد. بویژه که دولت ایران هم به تهدیدبرآمد. پس در جلوگیری از تاخرسند شدن شاه، همان روز ماموران دولت بلژیک به لاره روزنامه سرریز کردند. «جو» را تحت پیگرد قرار دلانند. او به ناچار به اعتراف آمد و نام اصلی خود را رو کرد. در اینکه نوشته «جو» زیاده توهین آمیز بود. تردید نیست. شاید باور نتوان کرد که شاه در اتاق هتل دست به ذبح گوسفند بزند! اما پولدوستی و سنگدلی او بر همگان روشن بود. شاه ایران نه تنها از کشتن دریغ ندشت، بلکه گهگاه حکام و شاهزادگان را هم به کشتن فرامی خوانند.

حتی اعتمادالسلطنه، همدم شاه و وزیر جراید و انطباعات نیز بارها گواه خونخواری و آدمکشی لریایش بود. برای نمونه در یادداشت های روزانه به ریشخند نوشت. شاه میخواستند «محمد علی سرایدل را سربزند، به جهت قوت قلب شراب بردو» میل فرمودند!^۲ می دقیم که فرزند خونخوارتر از

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ۲۰ رجب ۱۳۰۹، ص. ۷۷۸.

خودش ظل السلطان حاکم اصفهان، در سنگدلی همتا ندانست و معترف بود که همواره از طرف ناصرالدین شاه «به من حکم قتل نفوس میشود»^۳ و می‌کشت.

شاه در دزدی و مال مردمخوری هم شهره عالم بود و باکی ندانست. به مثل دکترتولوزان پزشک دربار، در حال خولش مقاله ای بود از یک روز نامه فرنگی در باره ماجرای یک «دزد پول» در فرانسه. شاه در حضور همگان خود را با آن دزد سنجید و گفت: این لقب دزد پول «به من نسبت دلد که عاشق پولم»^۴. این یاد شاهی که «دو کروور تومان» یعنی ۱ میلیون عایدی داشت، از مال و ورثه حکام و املاک مردگان هم نمی‌گذشت. انگیزه اعطای امتیازات به غربیان که «جو» بدان اشاره میداد، همانا آزمندی شاه بود. چنانکه تنها از امتیاز تنباکو ۶۵۰۰۰ لیره به جیب مبارک زد.

اعتماد السلطنه هم گویا بود که در مرگ هرنیک از رجال شاه خانواده مرده را وامی نهاد و امول مرده را غصب میکرد. از جمله دلالتی همین اعتماد السلطنه را روزنامه های دیگر فرنگ هم برداشتند و نوشتند: هربار که سلاطین به فرنگستان سفر میکنند رسم بر این است که «به فقرای این شهر پول می دهند». اما ناصرالدین شاه «چیزی مرحمت نفرمودند»! نظر آقا سفیر ایران در پاریس برای رفع نگرانی دربار ایران به دست و پا افتاد و کوشید به ضرب رشوه روزنامه نگاران را از بدگویی باز دلد. خودش گزارش کرد: «دهن روزنامه نویس ها بسته ام که این فقره را شهرت ندهند و چیزی در این باب ننویسند»^۵.

۳- خاطرات حاج سیاح، یا دوران خوف و رحمت، به تصحیح سید اله گلکار، تهران، چاپ دوم، ۲۵۲۵، ص. ۴۰.

۴- روزنامه خاطرات، یاد شده، ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۸، ص. ۷۲۵.

۵ نظر آقا به امین السلطان، پاریس به تهران، ۲ صفر ۱۳۰۷ (۶ اکتبر ۱۸۸۹)، نک: «نامه های نظر آقا»، در: از ماست که بر ماست، تهران، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۲۵۳۷، ص. ۲۱۸.

به یاری لاین رشوه ها حتی دهان یکی دو تن از اشراف ورشکسته را هم
و ادشت به اینکه مطالبی در ستاش شاه بنویسند. یکی با عنوان «تائیر
حکومت اعلیحضرت ناصرالدین شاه بر تمدن اروپا»^۶ و دیگر با نام
«اعلیحضرت ناصرالدین شاه، امپراطور ایران»^۷. بر کردن جیب روزنامه
نگاران راه فراموش نکردند.

پس لاین همه کوشش نظر آقا در تیرنه، لرباش، خود بر می نمود که
«جو» در نقد شاه چندان به بیراه نرفته بود.

دومین مقاله را در ربط سفر شاه، Henri Rochefort نوشت. به پشتیبانی
از «جو» یا «کلود مونیه» برآمدهمراه با لستناد به سخنان سید جمال الدین که
از لندن تبعید و به لستانبول پناهنده شده بود. به اختصار بگویم که روشفور کار
روزنامه نویسی را با نشریه فیگارو Figaro آغاز کرد. اندیشه های شورش
گرایانه اش در نزد اهل قدرت سخت ناخوشایند لقتاد. کنارش گذشتند. در
۱۸۷۲ به علت همراهی با انقلاب ۱۸۷۱ و بریانی «کسمون» پاریس به
مستعمرات تبعید شد. در ۱۸۷۴ به سوئیس گریخت. در سال ۱۸۸۰ میلادی به
دنیاال عفو عمومی به پاریس بازگشت. با آزادیخواهان آنارشیست و سریدن
دانتون Danton به همکاری نشست و روزنامه ای به نام l'Intransigent بر پا
داشت. همو بود که برای نخستین بار در فرانسه، مقاله های کارل مارکس و
سید جمال الدین را زیر چاپ برد.

در ۱۸۸۲ بود که جمال الدین به پاریس رسید، در نزد برخی از اندیشمندان و
روزنامه نگاران فرانسوی شهرتی یافت. بزودی با نشریات فرنگی به همکاری

۶- Comte de Ramonisky: *Influence du Gouvernement de S.M.*

Nasser-ed-Din Schah sur la civilisation en Europe, Paris, Ed. Mayenne,
s.d.

۷- Comte de Rigould: *S.M. Nasser-ed-Din Chah empereur de Perse*,
Paris; Ed. Amyot, 1873.

برآمد. چنانکه در جای دیگر به تفصیل آورده ام.⁸ روشفور سیدجمال را
لژ طریق لرنست رنان Ernest Renan فیلسوف فرانسوی و نیز لرنست وکلن
Ernest Vauquelin روزنامه نگار و کارشناس امور مصر شناخت. این «وکلن» در
قاهره یکی از سخنرانی‌های تند سید جمال الدین را در طرد سیاست انگلیس و
تشویق مصریان به شورش علیه انگلیس‌ها شنیده بود. چنانکه در بازگشت به
فرانسه محتوای آن شنیده‌ها را با عنوان «یاد بوهای انقلاب مصر» در پاریس
منتشر کرد.⁹

هائری روشفورا سید جمال به گفتگو نشست. بارها ستون‌های روزنامه لژ
را در اختیار جمال الدین نهاد. در خاطراتش از جمال الدین و لژ وی به عنوان
«همکار و دوست» یاد کرد. و به عنوان «همکار و دوست» یاد کرد، «چهره
زیبایش» راستود و لژ را «رهبر نوده‌ها» لقب داد. شگفت‌انگیز اینکه آ
نویسنده غیر مذهبی و شورشی خود را با جمال الدین «هم اندیش» و
همسوخواند. شرح این دوستی و این همکاری را هم به تفصیل در جای دیگر نقل
کرده ام.¹⁰

جمال الدین در آن نشریه چندین بار دشت به قلم شد. روشفور می‌گوید
سید جمال فرانسه را تا حدودی که بتواند ادبی مطلب کند می‌دانست. اما
می‌دانیم نوشته‌های لژ را بیشتر ملکم خان و گناه دوست و همکار یهودی
لژ یعقوب سانوا به فرانسه و انگلیسی بر می‌گرداند.
بجاست لژ چند نوشته سید که در نشریه روشفور چاپ شدند، یاد کنیم. لژ

8 - Homa Nategh (Pakdaman) : *Dhamal-ed-Din Assad Abâdi dit Afghâni*,
Préface de Maxime Rodinson, Paris, Maisonneuve Larose, 1969. à

9. Ernest Vauquelin: "Souvenirs de la Révolution d'Égypte", *l'Intransigent*, 13
Aout 1882.

10. Henri Rochefort: *Les Aventures de ma vie*, Paris, 1896-98, vol. 4,
chupitre 28, p. 345.

11 - Homa Pakdaman(Nategh): "Notes sur le séjour de Djamal-ed-Din en
Europe", *Orient*, no. 35, 1966, pp. 203-215.

جمله: «مهدی سودان»^{۱۲}، و «نامه ای در باره هندوستان»^{۱۳}، «حقیقت [حکومت] ایران»^{۱۴} «اخراج جمال الدین» [از زبان خودش]^{۱۵} و مقاله هائی چند که روشفور در باره او نگاشت.

پس بی سبب نبود اگر سفارت ایران در پاریس از روشفور و سیدجمال دل پر خون داشت. چنانکه وزیر مختار وقت نظرآقا^{۱۶} هرچندگاه از این روزنامه نگار و ارتباطش با ملکم و جمال الدین به شکایت بر می آمد. این خشم از نامه ای که نظرآقا در ۲۳ شعبان ۱۳۰۷ (۱۴ آوریل ۱۸۹۰) برای امین السلطان فرستاد، پیداست. نوشت:

«این روشفور از آن شورشیان مشهور دنیاست. از آن وقتی که «جنرال بولانژه» را از پاریس بیرون کرده بودند، او را نیز نفی کرده اند. «حالا در لندن است. ملکم و شیخ جمال الدین نیز آنجا هستند». اکنون روزنامه «انترنیشنل» هم نوشته ای «سرایا کذب» از زبان ملکم و گفت های جمال الدین منتشر کرده است. به درستی نمیدانیم شماره نظر آقا به کدامین مقاله سید است. بهر رو سفیر ایران، با خوش خیالی امین السلطان را اضمینان خاطر میداد که «روشفور آدمی نیست که گول آنها را بخورد. این دفعه آرتیکل آنها را قبول کرده است. گمان ندوم دفعه، دیگر آنها را به خانه خود راه بدهد». به هر رو، جای ناگرانی نیست. «جواب بلهان خاموشی است... کسی آرتیکل آنها را نمیخواند»^{۱۷}.

در پایان همین نامه نظر آقا در طرد سید و ملکم، به صدراعظم امین السلطان، پیشنهاد باری گرفت از روحانیون را رامی داد. در این روال که اگر

^{۱۲} - Djamâl-ed- Din: "Le Mahdi du Soudan", *l'Intransigent*, 11 et 17 Décembre 1883:

^{۱۳} - "Lettre sur l'Hindoustan", *l'Intransigent*, 24 Avril 1883

^{۱۴} - "La Vérité sur la Perse", *l'Intransigent*, 6 janvier 1892:

^{۱۵} - "L'extradition de Djamâ-ed-Din", *l'Intransigent*, 8 Juillet 1896.

^{۱۶} - نظر آقا از آثوری های کاتولیک لومبه بود. تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسه میسیونرهای لازویست گذراند. سپس به لسنابول رفت. در ۱۲۷۱ قی مترجم سفارت ایران در نغلیس و سن پترزبورگ بود. در ۱۲۹۰ وزیر مختار ایران در پاریس شد و ۴۳ سال در همان سمت ماند.

«یک تفصیلی از جانب مجتهد طهران یا اصفهان به روزنامه» «اختر»^{۱۷} در باب مرتد بودن بن در [ملکم و جمال الدین] نوشته می شد، خیلی بجا می شد. باید بی دینی این ملعون ها منتشر بشود. وقتی این فقره مکشوف شد به همه معلوم خواهد شد که کسی که بی دین است، حرف او مسموع نیست»^{۱۸}.

نظر آقا آن «آرتیکل» را برای امین السلطان ارسال داشت. در این زمینه بیگمان از گزارش های پلیس مخفی فرانسه آگاهی داشت که اعلان کرده بود: ابن جمال الدین ضد اسلام و «بیدین» است. چنانکه در مدت اقامتش در ترکیه به پیغمبر اسلام توهین کرده بود^{۱۹}. در اینجا اشاره گزارشگر پلیس، به یک سخنرانی سیدجمال بود که در رمضان ۱۲۸۷ (دسامبر ۱۸۷۰) با نام «صناعت و اسلام» و در روز گشایش دانشکده الهیات دلائفنون استانبول ایراد کرد. چون در آن گفتار سخن از محدودیت زمانی یا «صناعت پیامبران» به میان آورد و حرفه «شریف» و نوآوری های اندیشمندان را - که هرچندی دانش و تفکر را تکامل می بخشند و پیش می برند- با اهل دین سنجید و برتری داد، علما را

^{۱۷} - می دانیم که روزنامه اختر به مدیریت محمد ظاهر تبریزی در استانبول منتشر می شد. نشریه نیه رسمی بود.

^{۱۸} - نامه نظر آقا به امین السلطان، پاریس به تهران، ۲۳ شعبان ۱۳۰۷ (۱۴ آوریل ۱۸۹۰). ص. ۴-۲۲۳.

^{۱۹} - "Dossier Djamâl-Eddin", *Archives de la Préfecture de Paris*, Rapport du 28 Mars 1884.

«پرونده جمال الدین» رادر آرشیو پلیس فرانسه، به سان هانی که رساله دکتری ام را در باره سید جمال می نوشتم، در «اسناد بایگانی» آن لاره یافتیم و میکروفیلم گرفتیم و در آن کتاب به تفصیل آوردیم. نک: هما ناطق. سید جمال الدین استانبولی مشهور به اصفهانی، با مقدمه ماکسیم رودنون، پاریس ۱۹۶۹، ص. ۸۰

(دیدختانه به مرور زمان برخی چشم ما را دور دیدند. اسناد این کتاب را بر گرفتند. و به حساب خود در نوشته های فیلسوفانه شان برخی به فارسی و برخی به زبان فرانسه جا زدند. تنها به نام ما و عنوان کتاب اشاره دلاه اند و بس. مگر دلاگاه تاریخ دشمنان را روکنند. از ما که کاری ساخته نیست!)

خوش نیامد، و جمال الدین با فتوای «سید حسن» مفتی استانبول از ترکیه رانده شد. روز نامه های آن دیار از آن میان البصیرت²⁵ و الجوائب فتوای مفتی را همراه با شرح الخراج جمال الدین انتشار دادند. شکی نیست که نظر آقا از این پیشینه ها و ماجرای فتوا یاخبر بود که میخواست بار دیگری باری علمای ایران همان برنامه تبعید وخراج سید را از سر گیرد.

دیگر اینکه بر خلاف سیدولری های نظر آقا، روشنفور نه تنها از دوستی با سیدجمال در نگذشت، بلکه از طریق دوستانش، بار دیگر دستیابی او را به نشریات فرنگی هموار کرد. بدینسان سیدجمال به روزنامه مشهور *Journal des Débats* راه یافت که از دوران محمد شاه به ایران فرستاده می شد و شرحش را در جای دیگر آورده ام. نیز با وساطت خلیل غانم، روشنفکر عرب، با ژرژ کلمانسو *George Clémenceau* سردبیر روزنامه *La Justice* همکاری کرد و نقدی علیه «حاکمیت انگلیس در مصر» نگاشت.²⁶ باز در شماره های همین نشریه بود که سخنرانی بحث انگیز لرنست رنان *Ernest Renan* در باره «علم و اسلام»²⁷ و پاسخ بحث انگیز تر سیدجمال الدین²⁸ زیر چاپ رفتند. شگفت انگیز اینکه، به رغم مخالفت روشنفکران مسلمان با گفت های رنان، که در جای خود به دست داده ام، سید جمال قلم برداشت و گواهی داد که سخنان آن فیلسوف همه بر پایه «استدلال محکم و شواهد تاریخی» است.²⁹ باید خواند و آموخت!

نیز روزنامه *Le Temps* که بعد ها تبدیل به *Le Monde* شد، مصاحبه ای با

²⁵ - البصیرت، ۱۳ رمضان ۱۲۸۷ (دسامبر ۱۸۸۷)، شماره ۲۳۲ و ۲۰ رمضان، شماره-

²⁶ - Djamal ed Din: "Les Anglais en Egyptes", *La Justice*, 27 mars 1883.

²⁷ Ernest Renan: "L' Islamisme et la science", *Journal des Débats*, 30 Mars 1883.

²⁸ - Djamal -ed -Din: "L' Islamisme et la science", *Journal des Débats*, 18 Mai 1883.

²⁹ - جمال الدین: «علم و اسلام»، (در باره سخنرانی رنان)، البصیرت، به مدیریت خلیل غانم پاریس، شماره ۳ مه ۱۸۸۴ (نشریه روشنفکران عرب در پاریس).

الدین ترتیب داد.²⁹ نیز *Correspondance Parisienne* گفتگویی آرلست مبدان جمال الدین که تازه قدم به خاک فرانسه گذاشته بود، ویکتور هوگو شاعر نامدار فرانسوی آرلست³⁰ روشفور هم در روزنامه اش خبر ورود سید جمال را در ۱۱ مارس ۱۸۸۳ اعلام کرد.

پس این نکته را نمی توان انکار کرد که گفت ها و نوشته های جمال الدین در نزد روشنفکران فرنگی بُرد داشت. بی سبب نبود که روشفور در دفاع از مقاله «جو» و طرد حکومت ایران به آنچه سید جمال الدین و ملکم گولهی داده بودند، بسنده کرد.³¹ مجملی به دست خواهیم داد.

به سخن دیگر این روشفور بیچاره گزاف گویی های میرزا ملکم خان و سخنان درهم سید را در باره ایران به جان پذیرفت. بیگمان مقاله «حکومت وحشت در ایران»³² را که سید جمال دو سالی پیش از این ماجرا در لندن به چاپ سپرد، خوانده بود. در آن مقاله تند و تیز سید، ناصرالدین شاه را «دشمنش» و سرکوبگر می شناساند. از افسارها یا «زندلان های زیر زمینی» و از «شکنجه گاه ها» سخن می گفت و می افزود: «من آمده ام تا اروپائیان را از آن سرنوشت شومی» که بر سر راه ایرانیان است آگاه کنم. مردم ایران می گویند: در این کشور بی قانونی فرمانرواست. اما چگونه می توانیم دست به «شورش بزنیم» و برخیزیم، هنگامی که دولت های اروپائی از این حکومت حمایت میکنند. هم اکنون «زنان و دختران» ما در معرض «تجاوز» شاه و مرده اش قرار دارند. اکنون، از دست این ستمگر «هزلان تن از هموطنان ما» برای بارکشی و

²⁹ - UNE ENTREVUE AVEC DJAMA-ED)DIN, *LE TEMPS*, 14 JUIN 1896.

³⁰ - *Correspondance Parisienne*, no. 38, Mai 1833.

³¹ - Henri Rochefort: "Outrages aux Souverains", *l'Intransigent*, 14 Avril 1894.

³² - Djamal-ed-Din: "The Reim of Terror in Persia", *The Contemporary Review*, London, Jan-Feb 1892, p. 238-248

بردگی به قفقاز و روسیه و دیگر کشورها مهاجرت کرده اند. پس امروز پیام ایرانیان به دولت های اروپائی که یار و یاور شاه ایران هستند، جز این نیست که «این حکومت را بردارید و شاه را برکنار کنید»!

بر میگردم به مقاله روشنفور و پیشتیبانی لو ژ «کلود مونیه» یا «جو» و آنچه از زبان سید جمال الدین نقل کرد.

روشنفوسور در باره همکارش روزنامه نگار بلژیکی نوشت: «بنامست یکی از همکاران ما را که «جو» امضا می کند «به جرم توهین به شاه (ایران) دلاگاهی کنند. گرچه ندانستیم آن کدامین قانون است که روزنامه نگاران از بد تا کردن با سلاطین بیگانه باز میدرد. همین پادشاه بلژیک هنگامی که در پیگیری سیاست استعماری اش تاج ژ سرسیاری از پادشاهان فریقا بر انداخت، پادشاهانی که به همان میزان شاه ایران- اگر نه بیشتر- هزلوژ احترام بودند. هیچکس به اعتراض برخاست. پس حال اگر میخواستند در دلاگاه، تابکاری های ناصرالدین شاه را به حساب «خلق و خوی شرقی» لوبگذارند و یا همخوان «با معیارهای اروپائی» بدقتند و با بی آنکه پرده از «چهره راستین لو» بردارند، آن روزنامه نگار را محکوم کنند، به خطا رفته اند و بس ناشیانه رفتار کرده اند».

در دفاع از «لئون مونیه» یا همان «جو» و به نقل از گفت های سید جمال الدین، روشنفور افزود: «اگر این روزنامه نگار همکار را نیازی به گولهی های فردی من افتد، در همین جا و از ته دل، تقدیمش میکنم:

«سه سال پیش دوست بی همتایم جمال الدین نامدار، که یک اصلاح طلب مسلمان است و هم اکنون در استامبول زندگی می کند و در نزد سلطان نفوذی دارد، در لندن به دیدن من آمد». این «سید جمال الدین» که در روزنامه «انترلویژن» یک رشته مقاله در باره «حاکمیت انگلیس در هندوستان» نگاشته است، یکی از چهره های شگفت انگیز جهان سلامی است. نفوذ او از کرانه های فریقا تا آسیای مسلمان گستریده است. او بود که مهدی سودان را ولادت به اینکه «لولیویه پن» Olivier Pain (روزنامه نگار) را از دروزه

مصر علیا برگیرتد و با یک کاروان از مریدان مهدی- که با پوشاک مبدل سفر میکرد، همراهش کنند و به جبهه گسیل دلرند.

«باری، جمال الدین که در همهء سرزمین های اسلامی به نام افغانی شهرت دارد، زلدگاهش کابل لست، در سفر پیشین شاه، با میرزا ملکم خان برای صرف شام به خانهء من آمدند. این سفیر [ملکم] چون فرمان های پیشین شاه را زیر پا نهاده بود، از سوی او تهدید به مرگ شد. پس برای اینکه سرخود را از شمشیری که انتظارش را میکشید برهاند، برای همیشه اروپا را برای اقامت برگزید.

«اما جمال الدین وقتی به خانهء من آمد که به تازگی از آن شرایط سخت بی نظیری که خود جلوه ای از «نجابت» شاه بودند، رسته بود. شاه او را در یکی از سفرهایش به ترکیبه شناخت. جمال الدین از سوی شاه با احترامات تمام پذیرفته شد. آنگاه به دنبال اصرار های مکرر او ناگزیر شد قول بدهد که در ایران به دیدارش برود.

«بی احتیاطی جمال الدین در این بود که سر پیمانش بیستاد- که کاری بود پس خطرناک. زیرا همینکه پای او به خاک ایران رسید، تبدیل شد به دشمن شماره یک. بهانه [شاه] این بود که نبوه مردم به دیدار سید می شافتند. از همین رو دست و پایش را بستند و به دخمه اش انداختند، همراه با سیصد تن از هواخواهانش. همه روزه سه چهار تن از بخت برگشته ها را جلوی زندان گردن میزدند. برای جمال الدین لقمه، چوب تری تدرک دیده بودند. خوشبختانه یکی از زندان بان ها که مسلمان دو آتسه بود، به زندانی خود پیشنهاد کرد راه فرارش را فراهم کند و خودش یا او همراه شود.

بدینسان پس از رنج های بیشمار دوست افغانی من خود را به مرزهای ترکیه رساند، و سپس همراه ملکم سفیر پیشین ایران در لندن، به دیدار من آمد. آنچه این دو نفر، از خلق و خوی شاه بر ایم گفتند، در عالم خیال هم نمی گنجد... در همان روزها روزنامهء «انترنیشنل» مجملی (و آن روید ها را) در اختیار خوانندگانش نهاد

«پس همکار ما «جو» میتواند از آن گفت‌ها اسناد دفاعیه خود را بدست آورد. همه رویدادهائی را که شرح داده ایم و همه برادر کشیها و فرزند کشی هائی را که در این ماجراها میدرخشند، گفت‌های زندانی پیشین ناصرالدین شاه (سید جمال) و سفیر پیشین او (ملکم خان) ضمانت خواهند کرد. زیرا مستند تر از آن، سندی نتوان یافت»^{۳۴}.

پس از انتشار مقاله، روشفور، از نو نظر آقا سفیر ایران از نو قلم به دست گرفت و بکرست نامه ای برای رئیس جمهور فرانسه نوشت و از روشفور شکایت کرد. مدعی شد که هر آنچه در روزنامه «انترنزیون» آمده، سرپس باوه و دروغ پردازی است. اگر روشفور، روزنامه نگار صالح و صادقی میباشد، هرگز این چنین به بهتان گوئی بر نمی آید.

از ریاست جمهوری پاسخی نرسید. تنها از دفتر وزارت خارجه گزارشی به دفتر ریاست جمهوری رفت، بدین مضمون: «من به ژنرال نظر آقا چنین گفتیم: بنا بر قوانین کشور فرانسه، نمیتوان هیچ روزنامه نگاری را بدون شکایت نامه رسمی تحت پیگرد قرار داد». دیگر اینکه نظر آقا از من خولسته بود از روشفور تعهد بگیرند که «از این پس علیه شاه مطلبی چاپ نکند». در این باره هم پاسخ دادم: «به روزنامه ای مانند «انترنزیون» نمی توان از این هشدارها داد. در هر حال شکایت رسمی باید کرد. در ضمن افزودم: این روزنامه از هیچ اعتباری برخوردار نیست و هیچ کس آن را جدی نمیگرد»! سفیر ایران گفت: «در باره نوشتن شکایت نامه فکر خواهد کرد»^{۳۵}.

باید گفت گله های نظر آقای بیچاره چندان هم نا روا نبود. آن پرت و پلاهائی که جمال الدین و ملکم به روشفور اقا کردند و قبولاندند، نه پایه

³⁴- Henri Rochefort, "Outrages aux Souverains", *L'Intransigent*, op. cit.

^{۳۵}- وزارت خارجه به ریاست جمهوری، پاریس، ۷ مه ۱۸۹۴، آرشیو وزارت خارجه فرانسه.

دلالت و نه مایه، به خود بزرگ بینی میماند. یک به یک بر می شمیریم.
۱- نخست اینکه در گفتگوهایش با روشفور، جمال‌الدین خود را افغانی جا زده بود. و حال آنکه در مقاله ای که دو سال پیش از آن به نام «حکومت وحشت در ایران» منتشر کرد خود را ایرانی خواند و از ایران با عبارت «میهن من» یاد کرد و ایرانیان را «هم میهنان» خود خواند^{۳۶}. وانگهی درگذرنامه لش هم که در دسترس است، تابعیت لو «ایرانی» ثبت شده بود.

۲- دیگر اینکه مدعی بود که شاه لو را در ترکیه شناخت و مهر لو را به دل گرفت و به ایران فراخواند. این هم دروغ بود. شاه لو را برای نخستین بار در خود ایران و در سفر لولش به ایران دید. متن تلگراف های جمال‌الدین فرلاستمان است که بر می نمایند که نه دولتمردان و نه شاه، با او آشنائی نداشتند. تنها آشنای واقعی لو در ایران حاجی محمد امین الضرب بود که در روسیه شناخت. در خانه، هم منزل گزید و هم وسایل پارچایی به دربار را فراهم آورد و لو را نزد شاه برد. چنانکه اعتماد اسلنه هم در «یادداشت روزانه» لش ثبت کرده است

۳- دیگر اینکه در مقاله، روشفور، سید جمال چنین وانمود کرده بود که چون «قبوه مردم» به سرافش میرفتند «دشمن شماره یک» حکومت شناخته شده بود. آری، حکومت لو را بر نمی تافت، اما نه بخاطر «هجوم مردم» از بهر دیدارش، بلکه، به سبب اندیشه هایش. شگفت انگیز اینکه ملی گرایی و اندیشه پیشرفت که سید تبلیغ میکرد، تنها اهل دلا و ستد و صنعت را به سوی لو می کشید و نه توده ها را. علما هم چندان اقلیتی به لو نداشتند و در گزارش دیده نمی شدند. تا چه رسد به توده ها که نامش را هم نشینده بودند.

۴- جمال‌الدین مدعی شد که لو را با سیصد تن به «دخمه» انداختند و

36- Djamal-ed-Din: "The Rrein of Terror in Persia", *The Contemporary Review*, OP. CIT

ندانی کردند. کدام دخمه؟ شاید غرض او از زندان، همان تبار دولتی باشد. اما جمال الدین هرگز زندانی نشد. واقعیت جز این نبود که در طی سفر دوم سید به ابرن، انگلیس ها در کار اعضای قزلنامه، تباکو بودند و از آنجا که سید با امتیازات مخالفت می ورزید، اخراج او را از تهران خواستار شدند. بنا بود او را به قم بفرستند. جمال الدین تن نداد و در ۹/۱۳۰۸ ژانویه ۱۸۹۱) در حضرت عبدالظیم بست نشست. عبدالعظیم هم تبار دولتی نبود که «همه روزه چند تن را در پشت زندان» گردن بزنند!

واقعیت این بود که فرانس های حکومتی به پناهگاه سید یورش بردند. جمال الدین را به ضرب و شتم بیرون کشیدند و با سرباز های دولتی رفته کرمانشاه کردند.

به دنبال بیرون شدن از ایران و بریژه پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی که از مریدان سرسخت سید جمال بود^{۲۷} و به دستور او عمل کرد، سید جمال اندکی به خود آمد. در گفتگو با روزنامه نگاران از خود ستائی کاست و بر همدردی افزود. به پشتیبانی از میرزا رضا کرمانی برآمد تا بلکه بتواند او را از اعدالم برهاند. در این راه بود که از توبه همکاری و گفتگو با روزنامه های فرنگ بازگشت. میرزا رضا را «بیگناه» خواند و آن رنج هائی را که کشنده ناصرالدین شاه، در راه سید و در دفاع از او کشیده بود، بر لبی روزنامه نگاران برشمرد.^{۲۸}

در پایان خوب است به یکی دو گواهی دروغین ملکم خان هم اشاره کنیم که به روشفور گفته بود. از این دست که چون ملکم فرمان های شاهی را زیر پا

^{۲۷} همانا طبق: کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی. چاپ دوم، آلمان، انتشارات حافظ.

۱۳۶۳.

^{۲۸} - از آن میان در روزنامه آلمانی زبان *Allegmine Zeitung* (مونیخ، ۲۴ ژوئن ۱۸۹۶)، در *Berlinger Tageblatt* (برلین، ۲۳ ژوئن ۱۸۹۶)، در *Le Temps* (۱۴ ژوئن ۱۸۹۶) و در *l'Intransigent* (۲۳ ژوئن ۱۸۹۶)

نهاد، تهدید به مرگ شد و « اقامت در اروپا را برای همیشه برگزید»! بر خلاف آن قهرمان سازی ها، ملکم هرگز تهدید به مرگ نشد. خدمتی هم به ایران نکرد. به ایران که میرسید، میگفت: مسلمانم. در فرانسه می گفت: کاتولیک هستم! در ربط با حکومت قانون ملکم حکومت اسلامی خالص و ناب را پیش گشید، همراه با شعار «الله و اکبر»، بر پائی وزلزخانه، «نهی لژ منکر». بدتر اینکه در دفاع لژ مشروطیت شعار «حزب الله» را شعار مشروطه خواهان پیشنهاد کرد^{۳۹}.

حتی وزارت خارجه، فرانسه، در گزارش هایش بارها او را «شارلاتان» خواند. این مرد آزمند و رشوه گیر در نامه هایش دوئلمردن احسق ایران را تشویق میکرد که بروند و «لژ فرنگستان صد کرور» ولم بگیرند و دولت ایران باید «هرقدر که میتواند به کمپانی های خارجه امتیاز بدهد»^{۴۰}. لژ همین جا می توان به آسانی حدس زد که چه دروغ های دیگر برای روشنفور و دیگران سرهم کرده بود.

این بود شمه ای لژ رفتار و گفتار روشنفکران عصر مشروطه؛

^{۳۹} - همانا طبق: «روزنامه قانون، پیش در آمد حکومت اسلامی، زمان نو، شماره ۴، ۱۳۶۷ خورشیدی، ص. ۱۰۳-۷۳

^{۴۰} - میرزا حکم خان: مسائل و مکاتبات، جلد سوم، گزارش ذبقعه ۱۲۹۴، و: لژ ماست که برماست، یاد شده، ص. ۱۷۹